

محمد جواد شکر  
(دکتر، تاریخ)

آیت ا...: حائری  
کتابخانه مدرسه فیضیه قم

## خداینامه

غیر از کتابها و رسالات پهلوی، که شمار آنها در حدود صد و چهل کتاب و رساله میشود، و غالباً مربوط به قرن سوم هجری است، و یا تجدید تحریر ادبیات پیشین پهلوی است، کتابها و رسالاتی نیز به زبانهای پارسی میانه وجود داشته، که نامهای آنها در تواریخ و ادبیات قدیم عرب و اسلام آمده است. شناختن ادبیات گمشده و اطلاع از محتویات آنها بطور اجمال، منوط به تفحص دقیق در تواریخ، و ادب قدیم تازی، و پارسی است. بیشتر این کتابها، و رسائل چنانکه از فحوای تواریخ قدیم اسلامی برمیآید، تا قرن چهارم هجری وجود داشته، و اکثر آنها به زبان عربی ترجمه شده بود. از قرن چهارم به بعد، حوادث بتدریج اوراق اصل، و ترجمه آنها را پریشان کرد، و از بین برد. مهمترین این کتابهای گمشده «خداینامه» بوده است.

خداینامه - نام این کتاب بزبان پهلوی ۴۳ س ۳ و

XVATAY - NAMAK «خودای نامک»<sup>۱</sup> یا «خودای نامک»<sup>۲</sup>

1 - Xvadhay Namak

2 - Xvaday Namak

یعنی خداینامه بوده، که ترجمه پارسی آن شاهنامه است .  
میدانیم که ایرانیان قدیم در دوره ساسانی زردشتی بودند ،  
و از خداوندگار عالم تعبیر به هر مزد می کردند، و کلمه «خدای» را  
(که بمعنی مالک و صاحب است) مطلقاً برای پادشاهان بکار میبردند،  
که در پارسی دری کلماتی مأخوذ از آن قبیل: خداوند، و خدایگان  
به معنی شاه باقی است .

در دوره اسلامی چون ایرانیان قبول اسلام کردند، دیگر جایز نداشتند  
که به جای کلمه جلاله «الله» اسلام، اصطلاح «هرمزد» (اهورامزدای)  
زردشتی را که بنظر ایشان منسوخ شده بود بگذارند. از این جهت  
اصطلاح «خدای» (خوتای) را که در سابق بجای پادشاه بکار میرفت،  
و از نظر تصور قدرت و عظمت و مالکیت، برای «الله» که فاعل مایشاء  
و حاکم مایداست بکار بردند و «شاه» را که نیز در پهلوی به همان  
معنی است، بجای آن استعمال نمودند، از اینرو می بینیم که در دوره  
اسلامی «شاهنامه» در عوض «خداینامه» مصطلح شده است.

مسعودی در مروج الذهب مینویسد که : طبقه اول پادشاهان  
ایران یعنی پیشدادیان را «خداهان» یعنی پروردگاران می نامیدند.<sup>۲</sup>  
حمزة بن الحسن اصفهانی در کتاب سنی ملوک الارض و الانبیاء  
مینویسد که : چون «ماهویه» قاتل یزدگرد سوم بود، از این جهت تا  
به امروز در نواحی مرو نوادگان او را «خداکشان» (یعنی شاهکشان)  
میخوانند .<sup>۴</sup>

جد سامانیان را هم که مردی زردشتی بود، به این علت «سامان  
خدا» می گفتند ، که در ناحیه سامان از نواحی بلخ فرمانروائی  
داشته است .

بنا به مقدمه شاهنامه بایسنقری نوه تیمور: در اواخر دوره

۲- مروج الذهب ، طبع بغداد ، ج ۱ ص ۲۴۰ .

۴- تاریخ حمزه ، طبع برلن ص ۴۳ .

ساسانی، پادشاهان آن سلسله بدان فکر افتادند که تاریخی رسمی برای کشور ایران بنویسند. از این جهت چند تن از مؤبدان و دانشوران آن عهدگردهم آمده، و تاریخ ایران را از قدیمترین زمان، که به اعصار داستانی و افسانه‌ای میرسید، از روزگار کیومرث، و پیشدادیان تا زمان پادشاهی خسرو پرویز به زبان پهلوی ساسانی (پارسیک) به رشته تحریر کشیدند، و آنرا خداینامه یا نامه شاهان نامیدند.

چون سلطنت ساسانیان تا به روزگار یزدگرد سوم بطول انجامید، مؤبدان زردشتی پس از حمله عرب بقیه تاریخ ایران را از ماخذ مختلف گرفته، به اتمام رسانیدند.

نلدکه محقق آلمانی این مطلب را صحیح دانسته و میگوید: «جهت این که تواریخ، و داستانهائی که از ماخذ مختلف اسلامی در دست است، تا آخر سلطنت خسرو پرویز مطابق با یکدیگر است، و پس از آن در ماخذ اسلامی درباره نقل آن اختلاف پیدا میشود، دلیل بر این است که خداینامه را هیأت خاصی در زمان پرویز فراهم آوردند، و از پرویز به بعد را افراد دیگری نوشته اند که بین آنان در نقل روایات اختلاف بود و از این جهت در ترجمه های عربی آنها اختلافاتی بنظر میرسد»<sup>۵</sup>.

چنانکه از نوشته های آگاثیاس<sup>۶</sup>، و تئوفیلاکتوس<sup>۷</sup> برمی آید: در زمان ساسانیان رسم سالنامه نگاری عصر هخامنشی معمول بوده است.

کریستنسن عقیده دارد که مؤلفان خداینامه از مندرجات این سالنامه ها استفاده نمیکرده اند،<sup>۸</sup> و کتاب خداینامه بایستی بر مبنای

۵- ادوارد براون: تاریخ ادبی ایران، ج ۱ ص ۱۸۷.

۶- کتاب ۲، بند ۲۷، و کتاب ۴، بند ۲۷-۳۰.

۷- کتاب ۳، بند ۱۸.

۸- ایران در زمان ساسانیان، ص ۷۷-۷۸.

نوشته‌های قدیمی‌تر تدوین شده باشد، که آثار موبدکرتیر و نگهبان کعبه زرتشت (قرن سوم میلادی) از جمله آنهاست .  
چنانکه از نوشته‌های موسی خورنی پیداست: در اواسط قرن چهارم میلادی، ترجمه یونانی کتاب شخصی بنام «برسم» (ابرسام) وجود داشته، که مترجم آن «خورجند» دبیر شاهپور دوم ساسانی بوده است. این کتاب «راست‌سخن» نام داشت و موسی خورنی از آن استفاده کرده است.<sup>۹</sup>

در مقدمه قدیم شاهنامه ابومنصوری «نسخه مفلوط برلین» در ضمن نامهای نویسندهگان خداینامه، نام فرخان یا فرخانی مؤبد زمان یزدگرد پسرشهریار آمده است، و در بعضی نسخه‌های دیگر از آن مقدمه نام رامین از درباریان آن شاهنشاه نیز ثبت شده است .  
استاد نلدکه می‌نویسد که: «خداینامه تاریخ ایران را از آغاز آفرینش تا پایان ساسانیان دربر داشته، و در آن کتاب داستانهای اساطیری، و روایات تاریخی بهم آمیخته بوده است .  
داستان‌های اساطیری که بر اساس روایات اوستائی بوده، به‌مرور زمان شاخ و برگ یافته، و شرح و تفسیر مؤبدان، و روایت ایشان درباره آفرینش جهان، و همچنین بعضی از نسب‌نامه‌ها بر آن افزوده شده است. بعلاوه مؤبدان از داستانهای غیرایرانی مانند سرگذشت اساطیری اسکندر مقدونی، و غیره نیز استفاده کرده‌اند.  
از دوره طولانی سلوکیان، و اشکانیان هیچ مطلب مهم غیر از چند نام در آن کتاب نیامده بوده است. زیرا در آن روزگار دین زردشت در ایران رسمیت داشت، و چون اشکانیان، و سلوکیان زردشتی نبودند، تاریخ نگاران رسمی دوره ساسانی یا خداینامه نویسان برای بی‌اهمیت جلوه دادن خاندان برافتاده اشکانی، ناچار شدند که دوره پانصد ساله حکومت آنان را عمده هرج و مرج ثبت کرده و

۹- لوکونین، تمدن ایران ساسانی، ترجمه دکتر عنایت‌اله رضا ص ۱۲-۹.

چنین وانمود کنند که در آن زمان کدخدایان ، وامیران کوچکی در نواحی مختلف ایران فرمانروائی داشته‌اند، و مردمان شاخص و قابل ذکری نبوده‌اند. از این جهت جز چند نام مغدوش از آنان بمیان نیاورده‌اند. ولی بعضی از قهرمانیهای مردان ایشان را که در افواه عوام شاخ و برگهای افسانه‌ای پیدا کرده بود مانند: داستانهای گیو، گودرز، فرود، میلاد، زنگه‌شاوران، حتی رستم‌دستان، بدون هیچ دقتی در اصل و منشأ آنها از زبان داستانسرایان کوچک و بازار گرفته، در کتاب خداینامه داخل کردند و زمان آنها را قرن‌ها عقب برده، به روزگار کیانیان نسبت دادند.<sup>۱۰</sup>

خاندانهای شاهی که از آنان در خداینامه یاد شده بود، از چهار طبقه سلاطین: پیشدادی، کیانی، اشکانی و ساسانی نمی‌گذشت و بدون آنکه بدانند کدامیک از این خاندانها اساطیری، و کدام تاریخی هستند، به ترتیبی که گذشت، آنها را از آغاز آفرینش تا پایان دوره ساسانی به رشته تحریر کشیدند.

نویسندگان خداینامه از پادشاهان پس از اردشیر اول تا یزدگرد اول ساسانی (۳۹۲-۴۲۰ م). اخباری ناقص و جزئی میدانستند. از آثاری که از خداینامه در ترجمه‌های عربی مانده، معلوم میشود که نقصان این قسمت از اخبار تاریخی حقیقی را با عبارت پردازی منشیانه، خطبه‌ها و نطق‌های دیگر بر تخت نشینی پادشاهان و اندرزهای آنان پر کرده‌اند، ولی از یزدگرد اول تا اواخر ساسانی اخبار خوبی در دست بوده است.

خداینامه کتابی مبالغه‌آمیز، پر آب و تاب و منشیانه بوده، چنانکه ترجمه‌های عربی آن که در کتابهای پیشینیان اسلام از قبیل: البیان و التبیان جاحظ مانده، پر از صنایع بدیعی و متکلفانه است. از این جهت است که جاحظ در آن کتاب میگوید که: «هر که بخوهد ادب،

۱۰- نلدکه، مقدمه ترجمه تاریخ طبری، ص XIV

خردمندی، تربیت عالی، تمثیل، عبرت، عبارت پردازی لطیف و تصورات نیکو را دریابد، باید نظری به سیرالملوک، و تاریخ سلاطین (ایران) بیندازد. « ۱۱

حمزه اصفهانی در تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء نیز نظیر این سخن را می‌گوید. این داستانها مبالغه آمیز، شاه پرستانه و مقید به صحت نسب سلاطین و نفوذ طبقه نجبا و اشراف و مؤبدان در آن و پراز حماسه بوده و نویسندگان آنها سعی داشته‌اند که با حماسه‌سرایی نام ایران و پادشاهان آنرا بلند آوازه نمایند.

**ترجمه‌های خداینامه** - خداینامک بنامهای: سیرالملوک الفرس و تاریخ ملوک الفرس و تاریخ ملوک بنی‌ساسان و تاریخ ساسانیان به عربی ترجمه شده است.

بنا بر مشهور قدیمیترین این ترجمه‌ها، ترجمه‌ای است که ابن‌المقفع در نیمه اول قرن دوم هجری از آن کتاب به عربی کرده است و آنرا «سیرالملوک الفرس» نامیده است و بهمین جهت از زمان وی، تاریخ ایران و داستانهای آن در میان مسلمانان متداول شد و در ادبیات عرب راه یافت.

**عبدالله بن المقفع (۱۰۶-۱۴۲ هـ)** که نام ایرانیش روزبه پسر دادویه است، از بزرگان ادب اسلام بشمار میرود. پدرش داد به بن داد گشنسب از اهل جور یا فیروزآباد کنونی در فارس و از مأموران و صول مالیات در عصر حجاج بن یوسف بود و چون متهم به حیف و میل در اموال حکومت شد، حجاج بفرمود آنقدر برانگشتان او چوب زدند، تا دست وی ترنجیده و کوفته و ناقص شده و از آن رو وی را المقفع گفتند.

روزبه به فراگرفتن زبان و ادبیات پرداخت و در آن زبان استاد شد و در دولت اموی به خدمت دیوان درآمد، در سال ۱۲۷ هـ در

۱۱- البیان والتبیین، ج ۱، ج ۲، ص ۱۰.

بصره دبیر داود بن یزید بن عمر بن هبیره، والی مروان بن محمد (حمار) آخرین خلیفه اموی در عراق گشت.

پس از مرگ داود در ۱۳۲ هـ. بدست بنی العباس به خدمت عیسی بن علی بن عبدالله بن العباس و برادر او سلیمان درآمد و بدست عیسی مسلمان گشت. و نام عبدالله گرفت. سپس دبیری برادر عیسی را که عبدالله بن علی بود قبول کرد. چون عبدالله از منصور بیم داشت، از وی امان خواست. منصور پذیرفت، عبدالله به انشای ابن المقفع سواد امان نامه را برای او فرستاد. چون منصور امان نامه ای را که بایستی امضاء کند سخت مؤکد و استوار یافت، دانست که آنرا ابن المقفع برای پسر عمش عبدالله نوشته، به سفیان بن معاویه مهلبی امیر بصره امر کرد، که او را بکشد و سفیان او را به تهمت زندقه (مانویت) به وضع فجیعی بکشت. ۱۲.

سعد بن عبدالله ابی خلف اشعری (در گذشته در ۳۰۱ هـ.) در کتاب خود المقالات والفرق، مطلبی درباره کیفیت مرگ ابن المقفع نوشته، که در هیچیک از کتب تواریخ نیامده است. در آن کتاب چنین آمده که: «عبدالله بن مقفع پیش از آنکه دستگیر شود، خود را بکشت گویند زهر خورده بمرد و به قولی خویشان را بدار آویخت، خفه کرد». خبر انتحار ابن المقفع تنها خبری است که قریب یکصد و پنجاه سال پس از مرگ وی توسط سعد بن عبدالله بمان رسیده است. ۱۳.

در ذکر تاریخ ساسانیان، طبری مکرر از ابن المقفع در کتاب خود نام برده و چنین معلوم میشود که وی سیرالملوک الفرس آن دانشمند ایرانی را در دست داشته است.

برای اینکه معلوم شود که طبری مطالبی را که از ابن المقفع

۱۲- دایرة المعارف اسلام، ج ۱، ماده ابن المقفع.

۱۳- رك : كتاب المقالات والفرق باهتمام دكتور مشكور طبع تهران ۱۹۶۳ م ص ۶۷.

گرفته، از کدام کتاب اوست، باید تاریخ طبری را در آن موارد، با عیون الاخبار ابن قتیبه مقایسه کرد.

ابن قتیبه ابو عبدالله محمد بن مسلم دینوری (در گذشته در ۲۷۰ یا ۲۷۶ هجری) در کتاب عیون الاخبار خود در جایهای بسیاری از ابن المقفع یاد کرده است. مثلاً پس از مقایسه دو کتاب تاریخ طبری و ابن قتیبه دینوری معلوم میشود که داستان جنگ فیروز پسر یزدگرد با اخشنوار پادشاه هیاطله در هر دو کتاب با هم مطابقت دارند.<sup>۱۴</sup> ظاهراً طبری در نقل عباراتی از قبیل: «قال غیر هشام من اهل اخبار»<sup>۱۵</sup> قصدش ابن المقفع بوده، زیرا تقریباً عین همین عبارت در عیون الاخبار هم آمده است. نیز پیدا است که طبری در این عبارت: «ولذلك قصد لذكرهم في كتاب سير الملوك»<sup>۱۶</sup> منظورش خداینامه بوده، چه ضمیر «قصد» راجع به ابن المقفع است.

ابن قتیبه دینوری در کتاب دیگر خود «المعارف» باز از ترجمه خداینامه ابن مقفع استفاده کرده و در قول خود «و وجدت في كتب سير العجم» و «قرأت في كتب سير الملوك العجم» به آن تصریح میکنند. در کتاب نهایتاً الارب فی اخبار الفرس و العرب، که هنوز به طبع نرسیده و مرحوم ادوارد براون از روی نسخه منحصر کامل آن در موزه بریتانیا از آن تلخیص و انتخابی کرده<sup>۸</sup>، در مجله آسیائی لندن در سال ۱۹۰۰ منتشر نموده است، مطالبی از کتاب سير الملوك الفرس ابن المقفع اخذ شده است. نهایتاً الارب تحت عنوان تجارب الامم فی اخبار العرب و العجم برای اتابك نصره الدین احمد، به فارسی متکلفی ترجمه شده، که نسخه آن مورخ به ۸۱۱ هجری است.

۱۴- عیون الاخبار، ج ۱، ص ۱۱۷، طبری طبع اروپا ج ۲، ص ۸۲.

۱۵- طبری: تاریخ الرسول و الملوك طبع اروپا، ج ۲، ص ۸۲.

۱۶- طبری، ج ۲ ص ۱۲.

۱۷- المعارف، طبع مصر ۱۹۳۴ م، ص ۲۶، ۲۸۵.

۱۸- نسخه کامل این کتاب در موزه بریتانیا است، و قسمتی ناقص از آن کتاب نیز در کتابخانه شهر گوتا-

Gotha در آلمان است.



نقل قولهایی از کتاب سيرالملوك ابن مقفع در کتاب دیگری بنام: غرر اخبار ملوك الفرس و سيرهم که به غلط به ابومنصور عبدالملك بن اسمعيل ثعالبی (متوفی در ۴۹۱ هـ.) نسبت داده شده، در حقیقت مؤلف آن ابومنصور حسین محمدالمرغنی الثعالبی بوده نیز آمده است.

ثعالبی (مرغنی) در کتاب خود در ضمن استفاده از تاریخ طبری اشاره‌ای نیز به این مطلب کرده است، در ضمن باید بدانیم که ثعالبی مرغنی، اخبار ایران و ملوك فرس را با تفصیل بیشتری از طبری نوشته و بایستی بیش از طبری از کتاب سيرالملوك ابن المقفع استفاده کرده باشد.

در ضمن ثعالبی از کتاب «التاریخ» ابن خردادبه که اکنون در دست نیست و نیز از تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء حمزه اصفهانی، کتاب البدء والتاریخ مقدسی و شاهنامه مسعودی—مروزی سود برگرفته است.<sup>۱۹</sup>

**ترجمه‌های دیگر خداینامه** — کتاب سيرالملوك الفرس تألیف ابن مقفع بسرعت در میان مسلمانان متداول شد و در ادبیات و اشعار عرب راه یافت و در اندک زمانی تهذیبها و اصلاحهای مختلف از آن و همچنین ترجمه‌های دیگر از روی آن به تحریر آمد، که بدبختانه همه آنها از میان رفته است، و آنها مأخذ شاهنامه‌های ادوار بعد بوده است.

حمزه اصفهانی منابعی که از سيرالملوك در دست داشته بر سه نوع تقسیم میشده است:

اول— مترجمانی چون ابن المقفع، محمد بن الجهم برمکی وزادویه بن شاهویه اصفهانی، که متن خداینامه را تا اندازه‌ای صحیح و مطابق با اصل نقل کرده بودند.

۱۹- تاریخ سنی ملوك الارض، طبع برلن، ص ۹-۱۰.

دوم - مترجمانی که مؤلف و خوشه‌چین بودند، مانند: محمد بن مطیاری و هشام بن قاسم اصفهانی، که وقایع تاریخی و قصص را از کتب دیگر پهلوی نیز اقتباس کرده، با خداینامه آمیخته بودند.

سوم - مولفانی مانند موسی بن عیسی الکسروی و بهرام بن مردانشاه مؤبد، که ترجمه‌های مختلف خداینامه را با بعضی از کتب پهلوی مقایسه کرده، تا کتاب جامعی فراهم آورند.

کتابی را که مسعودی در سال ۳۰۳ هجری در استخر پارس در خانه یکی از ویسپوهران ایران دیده و مصور به تصاویر ملوک - فرس بوده، گر چه میگوید که نظیر آنرا در خداینامه و آئین‌نامه و گاهنامه ندیدم، ولی بلاشک آن نسخه قسمتی از خدای نامه بوده است.<sup>۲۰</sup>

نلدکه مینویسد: «ظاهراً، خداینامه بر اثر غفلت نسخه‌نویسان و تصحیحات دلبخواه ایشان بسیار مغلوط و ناقص بوده است. بدی و دشواری خط پهلوی نیز به اغلاق و ابهام آن کمک میکرد و از این جهت است که بقول حمزه اصفهانی، بهرام مؤبد برای تدوین و تصحیح آن کتاب ناگزیر شد، که از بیست نسخه متفاوت استفاده کند.<sup>۲۱</sup>

حمزه اصفهانی و ابوریحان بیرونی و محمد بن اسحاق الندیم و ابوعلی بلعمی و مؤلف مقدمه شاهنامه ابومنصوری و مؤلف مجمل‌التواریخ والقصص، این کتابها را پشت سرهم با اندکی کم و زیاد نام میبرد.

از اینرو معلوم میشود که این ترتیب تاریخی است. نامهای این کتب که یا ترجمه مستقیم و یا تهذیب و تحریر و تدوین خداینامه است از اینقرار میباشد:

۲۰- التنبیه و الاشراف، طبع مصر، ص ۹۲.

۲۱- حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، ص ۲۶.

۱- سیرملوک الفرس ترجمه محمد بن الجهم، منجم و شاعر عهد مأمون. وی از طرف مأمون حاکم همدان و نهاوند و دینور شد و در زمان معتصم خلیفه، مغضوب گشت و بزندان افتاد. چون مدتی درک خدمت برامکه را کرده بود، از اینرو او را برمکی گفته اند.

۲- تاریخ ملوک الفرس که در خزانه مأمون وجود داشت.

۳- سیر ملوک الفرس ترجمه زادویه بن شاهویه اصفهانی. زادویه بغیر از ترجمه خداینامه، کتاب دیگری در ذکر جشنهای ایرانی به زبان عربی داشته، که ابوریحان در آثار الباقیه از آن یاد میکند. ۲۲

زادویه و ابن مقفع و محمد بن الجهم هر سه ظاهراً مستقیماً از خداینامه پهلوی ترجمه کرده اند، ولی دیگر مؤلفان آنها را تهذیب نموده اند.

۴- سیر الملوک الفرس ترجمه یا جمع محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی، که در آثار الباقیه ابوریحان، نام او بهرام بن مهراں اصفهانی آمده است. ظاهراً وی نوه مطیار نامی از بزرگان اصفهان بوده، که در سال ۳۱ هجری بر عربها سر به طغیان برداشته است، و گویا در اواسط قرن دوم هجری میزیسته است.

۵- تاریخ ملوک بنی ساسان ترجمه یا گردآوری هشام بن قاسم اصفهانی.

۶- تاریخ ملوک بنی ساسان اصلاح بهرام بن مردانشاه مؤبد ولایت شاهپور از ایالت فارس. بقول حمزه اصفهانی، این بهرام بیست و اند نسخه از خداینامه را جمع آوری کرده و پس از تطبیق اختلافات، تاریخ پادشاهان ایران را اصلاح کرد. ۲۳

حمزه و مؤلف مجمل التواریخ از کتاب او بسیار نقل کرده اند.

۲۲- آثار الباقیه، ص ۲۲۶.

۲۳- تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء طبع برلن ص ۱۰.

این کتاب ظاهراً تهذیب سیرالملوک بوده، نه ترجمه خداینامه، زیرا که حمزه اصفهانی آنرا در کتاب خود «اصلاح» نام نهاده است.

۷- تاریخ ساسانیان تألیف موسی بن عیسی الکسروی، که نام او در مقدمه تاریخ طبری فارسی و کتاب المحاسن والاضداد جاحظ و در کتاب الفهرست و مجمل التواریخ آمده و گویا در اواسط قرن سوم میزیسته است، شاید او کتاب خود را درباره تاریخ پادشاهان ساسانی در سال ۲۵۳ نوشته باشد.

بارون ویکتور روزن در مقاله مفصل خود درباره خداینامه و عیون الاخبار<sup>۲۴</sup> در مجله روسی وستوانی یازامتکی<sup>۲۵</sup> نوشته، از روی اقتباسهایی که از کتاب کسروی در مجمل التواریخ و کتب جاحظ و حمزه اصفهانی مانده، وجود کتاب سیرالملوک وی و محتویات آنرا تا اندازه ای روشن نموده و ثابت کرده که آن کتاب در دست حمزه و مؤلف مجمل التواریخ بوده، و مطالب بسیاری از روایات هندی در آن وجود داشته و ترجمه مستقیم خداینامه نبوده، بلکه تألیفی مبنی بر آن اساس بوده است. تألیف کتاب موسی بن عیسی الکسروی ظاهراً در حدود سال ۲۵۳ هجری بوده است.

۸- سیرالملوک بهرام هروی زردشتی - در آثار الباقیه ابوریحان، کتاب دیگری به همین نام یاد شده، که مأخذ شاهنامه ابوعلی بلخی شاعر بوده است.<sup>۲۶</sup>

۹- ۱۰- ۱۱- ابوالفضل بلعمی نیز در مقدمه ترجمه تاریخ طبری، سه کتاب دیگر را می افزاید، و نام آنها را بدینقرار میبرد: تاریخ پادشاهان فارس، کتاب ساسانیان، تاریخ یزدگرد تألیف

24- Baron Rosen : Kitab Ujunal Akhbar (Melange Asiatiques VIII, 1880, 779, 774, 775-Bulletin de l'Academie Imperiale des Sciences de St. Petersburg, 27, 1881, 55-78)

25- Vestoeny ya zametki .

۲۶- آثار الباقیه، طبع زاخانوف ص ۹۹.

مؤبدان مؤبد اردواد مورغان .

۱۲- تاریخ فرخان مؤبد بن یزدگرد - در مقدمه قدیم شاهنامه فردوسی، که نسخه مغلوط آن در کتابخانه برلین محفوظ است، کتاب تاریخی به فرخان مؤبد بن یزدگرد بن شهریار، نسبت داده شده است .

۱۳- اختیار نامه - محمد بن اسحاق الندیم مؤلف کتاب الفهرست، کتاب دیگری بنام: کتاب سیره الفرس المعروف باختیار نامه (خداینامه) ذکر می کند، که ترجمه اسحاق بن یزید نامی بوده است .

۱۴- کتاب گمنام آذرخور - در منابع قدیم اسلامی، از مصنفی بنام ابوجعفر زردشت بن آذرخور مؤبد معروف به متوکل یاد شده است، که در معجم البلدان یا قوت، نامش «محمد متوکلی» و در آثار الباقیه ابوریحان بیرونی «مؤبد متوکل» و در کتاب البلدان «ابن الفقیه المتوکل» و در نسخه خطی اشپرنگر<sup>۲۷</sup> موجود در کتابخانه دولتی برلن نامش: «ابوجعفر زردشت بن احرا المؤید» که در زمان خلافت المعتصم عباسی میزیست آمده است، که بنا به حدس یوستی در نامهای ایرانی، احرمان آذرخور است .

از اینقرار، ابوجعفر زردشت بن آذرخور، مؤبدی بوده در فارس، که متوکل خلیفه عباسی (۲۳۲-۲۴۷) وی را از فارس به بغداد طلبید، و شاید به همین جهت معروف به متوکل ی بوده است .<sup>۲۸</sup>

### استفاده مورخان نخستین اسلام از ترجمه ها و تمهیدیه های خداینامه

هشام بن محمد بن سائب کلبی که ابومنذر کنیه داشت، و در بین

۲۷- کتابی است بزبان عربی که نسخه خطی آن در کتابخانه دولتی برلین است مشتمل بر تاریخ ملل مختلف، و از آن جمله تاریخ ایران که در سال ۵۳۲ هجری تألیف شده، چون نه اسم کتاب، و نه نام مؤلف آن معلوم است، این کتاب را بنام آقای اشپرنگر که آنرا بدست آورده، و در تحت رقم ۳۰ از مجموعه ادبی میباشند می نامند .

۲۸- مرحوم تقی زاده: مقاله شاهنامه و فردوسی ده هزاره فردوسی، ص ۴۲ .

سالهای ۲۰۴ و ۲۰۶ هجری درگذشت و از پیشروان علم انساب و اخبار و تاریخ عرب قبل از اسلام است و مورخ معروف محمد - جریر طبری مقداری از اخبار خود را از او گرفته، از کسانی است که از ترجمه‌های خداینامه استفاده کرده است. بخصوص ابن‌الکلبی در کتاب اخذ الکسری رهن العرب . ۲۹

دیگر ابن بطریق اویتکیوس الاسکندری سعید بن بطریق نصرانی از دانشمندان قرن نهم هجری است، که در کتاب نظم الجواهر یا «التاریخ المجموع علی التحقيق والتصدیق فی معرفة التوارینخ من عهد آدم الی سنی الهجرة و دیگر ابن قتیبه ابو عبدالله محمد بن مسلم دینوری (در گذشته در حدود ۲۷۰ ه. ) صاحب کتاب عیون الاخبار، و دیگر اصمعی عبدالملک بن قریب (در گذشته در بین سالهای ۲۱۴ و ۲۱۷) و دیگر ابو عبیده معمر بن المثنی (در گذشته در بین سالهای ۲۰۸ و ۲۱۳) و دیگر ابوالبختری (در گذشته در ۲۰۰ هجری) از کسانی هستند که از کتاب سیر الملوك و یا تهذیب‌های آن استفاده کرده‌اند. ۳۰

**شاهنامه ابولمؤید** - از ترجمه‌های بسیار مهم خداینامه، که ظاهراً از ترجمه سیر الملوك ابن المقفع به زبان فارسی معروف است، شاهنامه ابولمؤید بلخی است، که از نخستین شاعران دوره سامانی بشمار میرود. بنا بر نقل قولهایی که در کتابهای قدیم فارسی، و عربی از آن کتاب شده، شاهنامه ابولمؤید معروف به شاهنامه بزرگ کتاب مفصلی بوده است در تاریخ و داستانهای ایران قدیم، که ترجمه یا اقتباس از خداینامه، یعنی سیر الملوك ابن المقفع بوده است. این شاهنامه در اواخر قرن چهارم هجری به نشر، پارسی نوشته شده است .

**شاهنامه ابوعلی بلخی** - شاهنامه دیگری که باز ظاهراً ترجمه

۲۹- الفهرست ، محمد بن اسحق الندیم ، ص ۱۴۱ و ۷۵ .

۳۰- ر . ک - دکتر مشکور : مقدمه ترجمه تاریخی طبری طبع تهران ۱۳۳۷ ص ۲۹ .

واققباس از خداینامه بوده ، شاهنامه ابوعلی محمد بن احمد بلخی شاعر فارسی است، که تنها یکبار از او در آثار الباقیه یاد شده است. ظاهراً ابوعلی بلخی در دهه آخر قرن چهارم میزیسته است. بعضی از دانشمندان پنداشته اند که ممکن است شاهنامه ابوعلی همان شاهنامه ابومنصور محمد بن عبدالرزاق باشد. بقول ابوریحان ، ابوعلی در شاهنامه خود نوشته بود، که وی اخبار کتاب خود را از روی سیرالملوک عبدالله بن المقفع و محمد بن جهم البرمکی و هشام بن القاسم بن مردانشاه مؤید شهر شاپور، و بهرام بن مهرا (مطیار) اصفهانی تصحیح کرده و آنچه را که در آن باب بهرام - المهروی المجوسی آورده مقایسه کرده است. ۳۱

**شاهنامه ابومنصور محمد بن عبدالرزاق - معروفترین شاهنامه**  
به نثر فارسی، شاهنامه ابومنصوری است، که بفرمان ابومنصور المعمری ، توسط چهار تن از زرتشتیان هرات و سیستان و شاپور و طوس برای ابومنصور عبدالرزاق فرمانروای طوس به نثر نوشته شد، از این جهت آنرا شاهنامه ابومنصوری خوانده اند.

ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی ، که در اواسط قرن چهارم فرمانروای طوس بود و به ملیت ایرانی شهرت داشت ، بانی و ترجمه و یا اقتباس این شاهنامه ، از خداینامه پهلوی گردید و همین شاهنامه است ، که اساس کار دقیقی در ترجمه شاهنامه منظوم او قرار گرفت. دقیقی توانست هزار بیت درباره سلطنت گشتاسب و ظهور زردشت از روی آن شاهنامه به رشته نظم درآورد، ولی اجل مهلتش نداد و بدست غلامی ترك كشته شد و نتوانست شاهنامه خود را به انجام برساند و چند سال بعد حکیم ابوالقاسم فردوسی همت به تکمیل آن گماشت و حماسه ملی خود را از روی شاهنامه های، پیشین در شصت هزار بیت بنظم آورد.

۳۱- آثار الباقیه ، طبع زاخانو ، ص ۹۹ .

دانشمندانی که به امر ابومنصور مأمور نگارش این شاهنامه شدند، بنا به مقدمه آن شاهنامه، که خوشبختانه از گزند روزگار بدور مانده و بدست ما رسیده است چنین آمده:

«ابومنصور محمد بن عبدالرزاق، دستور خویش ابومنصور-المعمری را بفرمود تا خداوندان کتب را از دهقانان و فرزندانگانشهرها بیآورند و چاکرا و ابومنصورالمعمری هشیاران از آنجا بیاورد، چون شاج (شاید ماخ) پسر خراسانی از هری، و چون یزدان داد پسر شاهپور از سیستان و چون ماهوی خورشید پسر بهرام از نیشابور و چون شاذان پسر برزین از طوس، بنشانند بفرز آوردن این نامه‌های شاهان و کارنامه‌هایشان، اندر ماه محرم و سال بر سیصد و چهل و شش از هجرت محمد مصطفی، و این را نام شاهنامه نهادند. پس این نامه گرد آوردند و گزارش کردند و این نامه را هرچند گزارش کنیم از گفتار دهقانان باید آورد، که این پادشاهی بدست ایشان بود.»<sup>۳۲</sup>

بنابر دلایلی که در دست است، مأخذ اصلی و اساسی فردوسی در نظم شاهنامه، همین شاهنامه ابومنصوری بوده است. از شاهنامه ابومنصوری به احتمال قریب به یقین در نگارش کتاب غرراخبار ملوکالفرس که در پیش ذکر آن گذشت استفاده شده است. از آثارالباقیه ابوریحان بر میآید که در شاهنامه ابومنصوری فهرستی از پادشاهان اشکانی وجود داشته، که فهرست فردوسی در مورد آن پادشاهان با آن مختصر مطابقتی دارد. با تحقیق در موارد متعدد، اتحاد میان غرراخبار الملوکالفرس و شاهنامه فردوسی به این نتیجه میرسیم که مأخذ این دو کتاب در آن موارد یکی بوده است، و به احتمال قریب به یقین چنانکه گفتیم مأخذ هر دو آنها همین شاهنامه ابومنصوری است.

۳۲- بیست مقاله قزوینی، ج ۱ ص ۳۴-۳۷ (نقل باختصار).